

اعتبارسنجی تفسیر عینی مبتنی بر ظهور لفظ، در برابر تفسیر شخصی متکی بر قرائن گمان آور

محمد عبدالصالح شاهنوش فروشانی * استادیار، گروه حقوق اسلامی، دانشکده حقوق قضایی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری، تهران، ایران.
h_shahnoosh@ujscs.ac.ir

چکیده

«تفسیر» در اصطلاح، پرده‌برداری از معنای مراد گوینده است، به طوری که مراد او آشکار گردد. در علم حقوق، تفسیر قانون را به معنای «کشف مقصود قانون‌گذار از طریق کاربست قواعد و مقررات ادبی، منطقی و یا استفاده از سوابق تاریخی» دانسته‌اند. هر نوع تبیین معنای لفظ، متضمن عمل تفسیر در معنای لغوی آن است، چه اینکه خود لفظ پرده‌ای است میان مخاطب و مراد گوینده؛ مخاطب از طریق لفظ صادر شده از گوینده است که معنای موردنظر او را می‌فهمد. اگر مخاطب نتواند از پل لفظ عبور کند، مآلاً نمی‌تواند به مقصود گوینده پی‌ببرد، لذا در این جستار تفسیر در معنای عام لغوی آن به کار رفته است. پرسش مقاله پیش‌رو آن است که «آیا برای فهم معنای مراد گوینده از متن، روشی وجود دارد که تنها یک معنا را به گوینده منتسب کند، یا اینکه هر فردی بر اساس دانش و شرایط ذهنی خویش، برداشتی گوناگون از متن خواهد داشت؟ آیا تفسیر، عملی ذهنی است که به طور نسبی از فردی به فرد دیگر نتیجه متفاوتی خواهد داشت، یا عملی است که به شرط اعمال درست روش تفسیر، نتیجه واحد و عینی خواهد داشت؟» در این مقاله که ضمن روش توصیفی تحلیلی با نقد و بررسی آراء و اندیشه علمای اصول فقه در خصوص تعریف «ظهور لفظ» صورت گرفته، نشان داده شده است که تفسیر متن بر اساس معنای ظاهری، تفسیری عینی خواهد بود که از فردی به فرد دیگر تغییر نخواهد کرد.

واژگان کلیدی: تفسیر عینی، تفسیر شخصی، ظهور لفظ، ساختار لفظ.



معنای اصطلاحی «تفسیر» دور از معنای لغوی آن نیست. در لغت تفسیر به معنای برداشتن پرده از روی چیز است. در اصطلاح تفسیر برداشتن پرده از روی معنای مراد گوینده است به طوری که مراد او آشکار گردد. این اصطلاح در علوم قرآنی به معنای تلاش برای فهم معنای مراد از قرآن رایج است. (خویی، ۱۴۳۰ ه.ق، ص: ۳۹۷) در اصول فقه برخی حمل لفظ بر معنای ظاهر را مصداق تفسیر ندانسته اند (صالحی مازندرانی ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۳۹۷) زیرا «تفسیر مصدر باب تفعیل از ماده "فسر" است و معنی و مفهومش چنانکه اهل لغت گفته‌اند: ایضاح امر پنهان و تبیین مراد از لفظ مشکل است. اهل تفسیر هم با تعبیرات گوناگون خود از این معنی دور نیفتاده و تفسیر قرآن را ایضاح و تبیین مراد خداوند از کلامش (قرآن) دانسته‌اند. پیداست این معنی هنگامی صادق است که در معنی نوعی خفا و پوشیدگی وجود داشته باشد. بنابراین، بیان مراد خداوند در صورتی که با نصوص و ظواهر آیات مطابق باشد، تفسیر محسوب نمی‌شود. تفسیر، زمانی موجه است که مقصود خداوند از آیه‌ای که مفسر به تبیین آن می‌پردازد، از احتمالات مجمل یا خلاف ظاهر باشد» (گرچی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۰). در مقابل برخی دیگر تفسیر را شامل حمل لفظ بر معنای ظاهر آن نیز دانسته‌اند و مراد از تفسیر در روایات ناهی از تفسیر قرآن را تفسیر به رأی دانسته‌اند. (اصفهانی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص. ۴۷۹)

در حقوق نیز برخی محققان، تفسیر قانون را به معنای «کشف مقصود قانونگذار از طریق به کار بردن قواعد و مقررات ادبی یا منطقی یا از طریق استفاده از سوابق تاریخی» دانسته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸ الف، ص ۷۱). با این حال در ادامه این تعریف که عام است، عمل تفسیر قانون را منحصر در مواردی دانسته‌اند که یا مفهوم قانون روشن نباشد یا مفهوم آن روشن باشد ولی سعه و ضیق مدلول آن محل تردید باشد. (همان) نویسنده فوق اشاره در جای دیگری می‌نویسد: «هر گاه عبارت قانون، تاب بیش از یک احتمال را داشته

باشد یا مجمل و یا متعارض با قانون دیگر باشد و یا رابطه اطلاق و تقييد و یا عموم و خصوص داشته باشد، قاضی ناچار است مدلول قانون را با اعمال نظر علمی، استخراج کند؛ این عمل را تفسیر می گویند» (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸ب، ص ۲۲۰). این تعریف از عمل تفسیر با همان معنای پیش گفته اول از تفسیر در اصول فقه سازگار است.

به نظر می رسد، هر نوع تبیین معنای لفظ متضمن عمل تفسیر در معنای لغوی آن است زیرا خود لفظ پرده ای است میان مخاطب و مراد گوینده. فی الجمله تفسیر « فرآیند کاوش معنا و عمل پرده برداری از معنای متن» است (واعظی، ۱۳۹۰، ۷). مخاطب از طریق لفظ صادر شده از گوینده است که معنای مورد نظر او را می فهمد. اگر مخاطب نتواند از پل لفظ عبور کند، نمی تواند به مقصود گوینده پی ببرد. به همین دلیل در این مقاله تفسیر در معنای عام لغوی آن به کار رفته است. سوال این است که آیا برای فهم معنای مراد گوینده از متن، راه و روشی وجود دارد که تنها یک معنا را به گوینده منتسب کند یا اینکه هر فردی بر اساس دانش و شرایط ذهنی خودش برداشتی از متن خواهد داشت. به تعبیر دیگر آیا تفسیر عملی ذهنی است (سوبژکتیو) که به طور نسبی (به تعبیر برخی اندیشمندان اصول فقه، اضافی (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق، ص. ۲۵۳)) از فردی به فرد دیگر نتیجه متفاوتی خواهد داشت یا اینکه عملی است که به شرط اعمال درست روش تفسیر نتیجه واحدی خواهد داشت؟

پیشینه پژوهش:

مصطفی همدانی با تأکید بر نظرات آیت الله سبحانی، در مقاله ای با عنوان «قطعیت دلالت ظواهر؛ رویکردی نوین در علم اصول (تبیین اندیشه اصولی حضرت استاد سبحانی در قطعی بودن دلالت ظواهر و نقد اندیشه مشهور در ظنیت دلالت ظواهر) تلاش کرده است نشان دهد دلالت ظواهر بر معانی استعمالی قطعی است، بلکه حتی دلالت آن ها بر معانی جدی هم قطعی است زیرا احتمالاتی که ذکر شده اند در ذهن متکلم و مخاطب وجود ندارند، زیرا در

دنيا كسى تصور نمى كند كه شايد متكلم شوخى داشته است يا شايد در معناى مجازى به كار برده و قرينه براى آن نياورده است و امثال ذلك» (همدانى، ۱۴۰۳، ص ۲۵۳). هم استدلال و هم نتيجه اين مقاله قابل مناقشه است. با صرف نظر از برخى اصطلاحات كه به نظر مى رسد به صورت دقيقى در اين مقاله استفاده نشده است (مثل معناى جدى يا معناى استعمالى) در عين حال اينكه متكلم در مقام جدّ نباشد صرفاً به اين معنا نيست كه در مقام شوخى كردن (هزل مثلاً) است بلكه احتمالات ديگرى نيز قابل طرح است. جمع اين احتمالات قابل اعتنا است و معمولاً عقلاً با تكيه بر قرينه حالىه از آنها صرف نظر مى كنند و صرف ظاهر بودن معنا از لفظ براى نفى آن احتمالات كافى نيست. در مقاله حاضر، در قدم اول مدعى قطعى بودن دلالت نيستيم بلكه ادعا عيني بودن تفسير مبتنى بر ظواهر است. عيني بودن به اين معنا است كه معناى ظاهر ميان خوانندگان متفاوت فرقى ندارد. بر اين اساس ممكن است با اماره اى نوعى مواجه باشيم و بنا بر اين لزوماً عيني بودن تفسير مستلزم قطعى بودن دلالت نيست. همچنين محمد حسين انصارى حقيقى و ديگران در مقاله اى با عنوان «چيستى قطع و تأثير آن در باب ظواهر اصول فقه» تلاش كرده اند تا نشان دهند با تكيه بر ظواهر مى توان به طورى قطعى به مراد متكلم دست يافت. به تعبير آنها «بنابر نظر برخى اصوليان استقرار سيره عقلاً بر عمل به يك اماره به معنى عدم احتمال خلاف مؤدّاي آن اماره است». به اعتقاد آنها « اين موجب مى شود كه آن اماره نه از مصاديق ظنّ كه اط مصاديق قطع باشد. آنها با تكيه بر عقلايى بودن اصول لفظى تلاش كرده اند قطعيت دلالت ظاهر را اثبات كنند. (انصارى حقيقى و ديگران، ۱۳۹۸، ص ۲۷). به نظر مى رسد اين مقاله نيز ميان دو مطلب خلط كرده است: قطعى بودن دلالت و نوعى بودن دلالت لفظى. عقلايى بودن اصول لفظى و دلالت الفاظ مستلزم قطعى بودن دلالت لفظى نيست زيرا اساساً عقلاً صرفاً و غالباً بر اساس قطع و يقين خود عمل نمى كنند بلكه آنها بر اطمينان و ظنونى كه مورد استناد غالب افراد است نيز تكيه مى كنند. در مقاله حاضر در تلاشيم نشان دهيم دلالت لفظى، نوعى است و از فردى به فرد ديگر تغيير نمى كند. بر اين اساس اگر چه احتمال اراده معنائى خلاف ظاهر همواره وجود

دارد ولی چنین احتمالی مورد اعتنای عقلا در مقام عمل نیست زیرا با قانون وضع و هدف از قرارداد الفاظ برای معنای که انتقال معناست در تنافی است.

۱- نسبت میان ظهور لفظ و کشف معنای مراد

معنای ظهور و ظاهر را برخی از اصولیان در ضمن بررسی معنای اجمال بیان کرده‌اند. آخوند خراسانی لفظ مبین را لفظی می‌داند که ظهور داشته باشد. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق، ص: ۲۵۳) بر اساس تعریف او از مبین، اراده گوینده، ظهور لفظ و بیان و اجمال مفاهیم به هم وابسته‌اند و فهم هر یک به فهم دیگری منوط است. پیش از او، سید مرتضی نیز کشف مراد گوینده را از راه توجه به ظاهر لفظ مورد توجه قرار داده است.^۱ از نگاه آخوند خراسانی آنچه اجمال را بر طرف می‌کند این است که لفظ ظهور داشته باشد و بنابراین به قواعد و اصولی نیازمند خواهیم بود که ظهور لفظ را تعیین کنند.

از نظر شیخ انصاری ره اصول لفظی اصالة الظهور در کنار اصول لفظی دیگر مثل اصالة العموم و اصالة الاطلاق اماراتی هستند که برای تشخیص مراد متکلم به کار می‌روند و نه ظهور لفظ. (انصاری، ۱۴۲۸ ق، ج ۱، ص ۱۳۵) به اعتقاد او این اصول وقتی به کار می‌روند که در مراد بودن معنای ظاهر تردید کنیم.^۲ شیخ انصاری ره میان معنای ظاهر از لفظ و معنای مراد تمایز قائل می‌شود و ابزار رسیدن به هر کدام از آنها را نیز متمایز می‌سازد. در این صورت معنای ظاهر ارتباط مستقیمی با معنای مقصود (مراد) گوینده ندارد مگر از طریق یک استدلال (اصول لفظی نوع اول در کلامی که از شیخ انصاری نقل شد). در حالی که معنای ظاهر مستقیماً به لفظ

^۱ سید مرتضی در تعریف ظهور می‌گوید: « و أما قولنا «ظاهر»، فالأولى أن يكون عبارة عما أمكن أن يعرف المراد به...». (سید مرتضی، ۱۳۷۶ ش، ج ۱، ص. ۳۲۹)

^۲ « ... و بالجملة: فالمطلوب في هذا القسم أن اللفظ ظاهر في هذا المعنى أو غير ظاهر؟ و في القسم الأول أن الظاهر المفروغ عن كونه ظاهراً مراد أو لا؟ و الشك في الأول مسبب عن الأوضاع اللغوية و العرفية، و في الثاني عن اعتماد المتكلم على القرينة و عدمه. فالقسمان من قبيل الصغرى و الكبرى لتشخيص المراد». (انصاری، ۱۴۲۸ ق، ج ۱، ص. ۱۳۶)

مرتبط است. اما برخی دیگر از اصولی‌ها ظهور را با معنای مقصود گوینده پیونده زده اند و به همین دلیل برای فهم معنای ظاهر، قرائن لفظی و غیر لفظی را نیز موثر دانسته‌اند. بر همین اساس نیز اجمال و بیان (ظاهر بودن لفظ در معنایی و عدم ظهور آن) را امری اضافی (نسبی) دانسته‌اند که از فردی (مخاطبی) به فرد دیگر متفاوت خواهد بود یعنی ممکن است لفظی برای فردی ظاهر (مبین) باشد و برای فردی دیگر مجمل (غیر ظاهر) (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق، ص. ۲۵۳). در ادامه این مقاله ضمن بررسی نظر کسانی که ظهور لفظ را به معنای مراد گوینده به طور مستقیم پیوند زنده‌اند، نشان خواهیم داد که ظهور لفظ با ساختار آن مرتبط است و صرفاً از طریق آن و همچنین به ضمیمه توجه به هدف وضع است که به معنای مقصود گوینده پیوند می خورد. قرائن صرفاً در قالب ساختار لفظ و پیوند با آن است که می توانند در فهم مراد گوینده موثر باشند و خارج از این چارچوب نمی توان آنها را دلیلی مستقل برای فهم متن دانست. به تعبیر دیگر قرائن، به تبع متن اصلی دال بر مراد گوینده هستند (نک: محقق داماد، شاه نوش فروشانی، ۱۳۹۸، صفحه ۷۱-۹۸).

۲- رویکرد شخصی-ذهنی در تعریف «ظهور لفظ»

برخی از اندیشمندان اصول با تعریف ظاهر به مثابه معنایی که مراد گوینده است، پیوند مستقیمی میان آن و معنای مراد ایجاد کرده‌اند که قرائن لفظی و غیر لفظی در آن موثر است. در اینجا تعریف پنج اندیشمند مورد بررسی قرار می گیرد. این تعاریف همه در یک نکته مشترک هستند: معنای ظاهر معنایی است که گمان (ظن) می‌رود گوینده آن را اراده کرده است. روشن است که «گمان» حالتی است که بر اساس علل ایجاد کننده آن در نفس مخاطب، از فردی به فرد دیگر متفاوت خواهد بود. ممکن است لفظی برای کسی این گمان را ایجاد کند که گوینده معنایی را اراده کرده است و فرد دیگری همان متن را بخواند و آن گمان برای او ایجاد نشود یا گمان کند معنای دیگری مراد گوینده است. بر همین اساس این نظریات را تجویز تفاسیر شخصی از لفظ می دانیم.

۱-۲- تعریف ظهور با استفاده از عنصر ظنّ به مراد گوینده:

به اعتقاد غزالی ظاهر لفظی است که برای مخاطب حالت ظنّ ایجاد می کند: ظنّ به مراد گوینده. او می نویسد: «الظاهر اللفظ الّذی یغلب علی الظنّ فهم معنی منه، من غیر قطع» (غزالی، بیتا، ج ۳، ص ۸۵). اگر ظاهر ایجاد ظنّ به مراد گوینده کند، نمی تواند به تنهایی دلیل معتبری برای استناد معنایی او باشد. اعتبار یا حجیت این ظنّ نیاز مند دلیل است مانند هر ظنّ دیگر. به همین دلیل شیخ انصاری ره اصالة الظهور را اماره ای برای کشف مراد گوینده دانسته است. اصالة الظهور دلیلی است برای اینکه معنای ظاهر همان معنای مراد گوینده است. اگر ظاهر لفظی است که معنای مراد از آن مظنون است، باید از وجه حجیت این ظنّ (اماره) سخن گفت اما اگر ظاهر لفظی باشد که معنای مراد از آن شناخته می شود، دیگر جایی برای بحث از وجه حجیت ظاهر وجود ندارد. برخی مثل سید مرتضی ره و شیخ طوسی ره از مسأله حجیت ظهور سخن نگفته اند. این در حالی است که یکی از مباحث مهمّ میان اصولیون بعد از آنها در قرون متأخر مسأله حجیت ظهور است. شاید دلیل پر رنگ شدن اصالة الظهور در میان اصولیان متأخر تغییر رویکرد آنها در خصوص مفهوم «ظهور» باشد.

در هر صورت، به نظر می رسد دلیل تغییر این رویکرد از سوی غزالی، تغییر طرُق کشف معنای مراد گوینده از معیارهای عینی متکی بر ساختار لفظ به معیارهای شخصی است. بر این اساس توجه به اوضاع احوال مخاطب، گوینده، احتمال عدم دسترسی به قرائنی که گوینده بر آنها تکیه داشته است، مهم خواهد بود.

میرزای قمی ره نیز ظاهر را با تکیه بر عنصر ظنّ به مراد گوینده معنا می کند: «ظاهر آن چیزی است که بر معنایی دلالت دارد، دلالتی ظنی که احتمال غیر آن نیز وجود دارد مانند الفاظی که برای آنها معنای حقیقی وجود دارد و بدون قرینه مجاز استعمال شده اند، چه این معنای حقیقی لغوی باشد و چه شرعی و چه غیر آنها. و همچنین از موارد ظاهر است مجازی که قرینه واضح همراه آن باشد...». (میرزای قمی، ج ۲، ص ۲۲۸) در این تعریف به دو واژه باید توجه کرد زیرا برای فهم کل تعریف فهم آن دو بسیار مهم است: دلالت ظنی و عدم قرینه

مجاز. میرزای قمی می گوید «ظاهر» دلالت دارد. اما بر چه چیزی دلالت دارد؟ ممکن است پاسخ داده شود دلالت دارد به معنا. اما این پاسخ سوال دیگری را بر می انگیزد: کدام معنا؟ معنای موضوع له لفظ یا معنای مورد اراده متکلم؟ و اگر پاسخ دوم صحیح است باز هم نیازمند پاسخ به سوال دیگری هستیم: کدام معنای مراد متکلم؟ زیرا متکلم در سطوح مختلفی از الفاظی که به کار می گیرد معنا اراده می کند. برای توضیح و فهم این نکات لازم است مفهوم دلالت لفظ و اقسام آن باز خوانی شود.

اما رکن دیگر در تعریف ظاهر واژه ظن است. از نظر میرزای قمی آنگاه که لفظی بر دو معنا یا بیشتر با درجه احتمال مساوی دلالت داشته باشد آن کلام مجمل است. و اگر احتمال یکی از دو معنا بیشتر از دیگری باشد آن لفظ ظاهر در آن معنا خواهد بود و اگر با وجود این احتمال بیشتر، لفظ بر معنای مرجوح (یعنی آن که احتمالش کمتر است) حمل شود آن را مؤول می نامد. در این صورت دو سوال از میرزا ره باید پرسیده شود: اول اگر یکی از دو معنا احتمال بیشتر داشته باشد، ولی به هر دلیل نتوان به این احتمال بیشتر (ظن) عمل کرد بلکه در مقام عمل معنایی که احتمال آن بیشتر است و معنایی که احتمالش کمتر است در یک رتبه باشند و نتوان هیچ کدام را در مقام عمل بر دیگری رجحان داد، چه فرقی با صورت اجمال دارد. مثال آن عام مخصّص است در صورتی که مفهوم مخصّص مجمل باشد و دوران بین دو معنای متباین داشته باشد. در این صورت اگر چه عمومیت عام نسبت به هر یک از طرفین شبهه به تنهایی مظنون است ولی به دلیل علم اجمالی به تخصیص یکی از آنها نمی توان به عام تمسک کرد. چنین موردی را از موارد اجمال دانسته اند ولی با تعریفی که میرزا از ظاهر و مبین ارائه می کند باید، آن را مبین دانست زیرا در اینجا عام در عمومیتش ظاهر است با این حال نمی توان به آن عمل کرد!

به علاوه باید از میرزا پرسید که در تأویل چگونه معنای مرجوح بر معنای راجح مقدم داشته می شود؟ آیا عامل دیگری غیر از ساختار لفظی احتمال آن معنا را در نهایت بیش از احتمال معنای دیگر می کند یا با وجود احتمال کمتر مقدم می شود؟ اگر پاسخ اول صحیح

است پس این معنای مرجوح است که با توجه به عامل خارجی (خارج از ساختار لفظ) راجح شده است.

به علاوه اگر «ظن به معنا» به معنای «ظن به مراد متکلم» باشد، آنگاه کلام شیخ انصاری در تعریف اصول لفظیه را باید دوباره بازخوانی و معنا کنیم. زیرا به نظر می‌رسد اصول لفظیه از نظر شیخ انصاری امارات کشف مراد متکلم باشند در حالی که از نظر میرزای قمی ره «ظاهر» لفظی است که ظن به معنای مراد متکلم را موجب می‌شود. شیخ محل اجرای اصول لفظیه را پس از انعقاد ظهور می‌داند در حالی که ظهور در تعریف میرزای قمی خود ظن به مراد متکلم است. چگونه می‌توان اصول لفظیه را که امارات یعنی ادله ظن آور برای مراد متکلم هستند را پس از اینکه ظن به مراد متکلم حاصل شده است (ظهور) دوباره اجرا کرد! نمی‌توان هم ظهور را معنای راجح و مظنون از مراد متکلم تعریف کرد و هم اماره کشف مراد متکلم را اصالة الظهور به معنای بناء عقلاء بر تطابق معنای ظاهر با مراد جدی دانست! به نظر می‌رسد چنین اشکالی ناشی از تکیه بر معیار ذهنی در تعریف ظاهر است. اگر ظاهر معیاری عینی داشته باشد، آنگاه آن معیار عینی (مثلا وضع) دال بر معنای ظاهر خواهد بود و ظاهر دال بر معنای مراد. بر این اساس ساختار لفظ و معنای مراد رابطه ای مستقیم خواهند داشت.

۲-۲- تعریف ظهور با تکیه بر بی‌نیازی از غیر در انتقال معنا

فخر رازی در تعریف ظاهر می‌گوید: «الظاهر هو ما لا یفتقر فی افادته لمعناه إلی غیره سواء أفاده وحده أو مع غیره» (رازی، بی تا، ج ۳، ص ۱۵۲). فخر رازی ظاهر را آن لفظی می‌داند که برای إفاده معنا به غیر خود (یعنی غیر خود این لفظ) نیازی ندارد. از نظر او فرقی نمی‌کند تنها همین معنا را إفاده کند یا همراه با آن معنای دیگری را نیز إفاده کند. با این قید او میان ظاهر و نص فرقی می‌گذارد زیرا به اعتقاد او نص لفظی است که فقط به کاربرد آن در یک معنا ممکن است در حالی که ظاهر می‌تواند معنای دیگری را نیز إفاده کند ولی این

معنای دوم مرجوح است یعنی احتمال کمتری در خصوص مراد بودن آن وجود دارد (همان). با این قید فخر رازی نیز مانند غزالی عنصر ظنّ به مراد گوینده را در تعریف ظهور دخیل می کند. شاید به نظر برسد او در تعریف نص و ظاهر از دو معیار مختلف استفاده کرده است و به همین دلیل این دو تعریف ناسازگارند: در تعریف نصّ او بر ساختار لفظ تکیه کرده است و همین ساختار است که مانع از احتمال معنای دیگر شده است در حالی که در تعریف ظاهر از عنصر ظنّ به مراد استفاده کرده است که امری ذهنی است و به ساختار لفظ ارتباطی ندارد. ولی این تحلیل صحیح نیست. فخر رازی در هر دو مورد بر ساختار لفظ تکیه کرده است. در نصّ ساختار فقط قالب برای یک معناست ولی در ظاهر ساختار قالب برای یک معنا نیست بلکه می تواند قالب برای معنای دیگر باشد.

با این حال این سوال باقی خواهد ماند که ظن به مراد گوینده چگونه به یکی از دو معنایی که ساختار لفظ می تواند برای آن آنها قالب باشد تعلق پیدا می کند؟ ظنّ به یکی از دو معنا نمی تواند به ساختار باز گردد زیرا ساختار به تنهایی نسبت به این دو معنا علی السویه است. بنابراین اگر چه تعریف نص و ظاهر از جهتی بر ساختار تکیه دارد ولی عنصر ظنّ به مراد متکلم تعریف ظهور را از معیاری عینی (یعنی ساختار) به معیاری ذهنی نزدیک می کند.

۳-۲- تعریف ظاهر با تأکید بر عنصر وضع

پس از فخر رازی، آمدی نیز از عنصر ظنّ به مراد گوینده فاصله گرفته است و بر عنصر وضع تکیه کرده است. او می نویسد: «اللفظ الظاهر ما دلّ علی معنی بالوضع الأصلي أو العرفی، و یحتمل غیره احتمالا مرجوحا». (آمدی، ۱۴۲۴ه.ق، ج ۳، ص ۶۵) ظاهر به اعتقاد او معنایی است که به واسطه وضع - چه وضع اصلی و چه وضع عرفی - به معنایی دلالت می کند اما بر معنای دیگری نیز با احتمال کمتر دلالت دارد. او در ادامه می نویسد: «اینکه گفتیم به وضع اصلی یا عرفی برای احتراز از معنای دومی بود که عرفی نشده‌اند مانند لفظ اسد [شیر] برای معنای انسان و غیر آن. اینکه گفتیم احتمال معنای دیگری نیز از آن می‌رود برای احتراز از

لفظی بود که معنای مراد از آن قطعی است و قابل تاویل نیست. اینکه گفتیم احتمال معنای دوم کمتر است برای احتراز از الفاظ مشترک [مشترک لفظی] بود.^۳ اگر چه تأکید بر وضع اصلی و عرفی تعریف او را از معیاری ذهنی به معیاری عینی نزدیک کرده است، ولی دخیل کردن عنصر احتمال موجب می شود معیارهای ذهنی نیز در ظاهر موثر شود. بنابراین آمدی نیز اگر چه مانند فخر رازی بر اهمیت ساختار لفظ در انتقال معنای مراد توجه کرده است، ولی روشن نمی کند علاوه بر لفظ و ساختار آن چه چیزی احتمال را موجب می شود.

شاید بتوان قسمت اول تعریف او را متوجه مدلول تصویری لفظ دانست و قسمت دوم را مرتبط با مدلول تصدیقی آن زیرا احتمال صرفاً در ارتباط میان لفظ و اراده گوینده قابل طرح است و این مدلول تصدیقی لفظ است که به مراد گوینده ارتباط دارد. در خصوص مدلول تصویری و تصدیقی در ادامه مقاله سخن خواهیم گفت.

با این حال علامه حلی ره تعریف آمدی را به دلیل همین تکیه او بر وضع اصلی و عرفی نقد می کند زیرا معتقد است هر گاه لفظ به گونه ای باشد که احتمال معنایی برای آن بیشتر از معنای دیگر باشد ظاهر خواهد بود و این احتمال صرفاً ناشی از وضع اصلی یا عرفی نیست (علامه حلی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۴۸۹).

علامه حلی ره ظاهر را از امور نسبی می داند که گاهی در مقایسه با اشخاص لحاظ می گردد و گاهی در مقایسه با معانی. در صورت دوم معنایی ظاهر خواهد بود که در مقایسه با معنای دیگر با احتمال بیشتری مراد گوینده باشد. او می نویسد: «... و التحقيق: أنه من الأمور الإضافية يختلف باختلاف ما ينسب إليه، و هو قد يضاف تارة إلى الأشخاص، و تارة إلى المعاني، و الأخير هو المراد هنا، و هو ما ترجح دلالة على ما أضيف إليه، فإن جعلناه جنسا للنص، اقتصرنا عليه، و إلا أضيف إليه ترجيحاً غير مانع من النقيض» (همان). دو نکته در این

^۳ «فقولنا: بالوضع الأصلي أو العرفي، احتراز عن دلالة على المعنى الثاني، إذا لم يصر عرفياً، كلفظ الأسد في الإنسان و غيره. و قولنا: يحتمل غيره، احتراز عن القاطع الذي لا يحتمل التأويل. و قولنا: احتمالاً مرجوحاً، احتراز عن الألفاظ المشتركة». همان

عبارت علامه قابل توجه است. اول اینکه علامه موضوع را معنا قرار داده است و نه لفظ را. دوم اینکه معیار عینی وضع و مانند آن را برای ظاهر بودن نمی‌پذیرد بلکه صرف احتمال بیشتر را معیار قرارداده است. بر این اساس نظریه علامه حلی از تعریف ظاهر از معیار عینی دور می‌شود و به معیار ذهنی نزدیک می‌شود.

۳- رویکرد عینی در تعریف «ظهور لفظ» با تأکید بر ساختار لفظ و هدف وضع پیش از این اشاره شد که در مقابل دسته اول، برخی دیگر از اندیشمندان اصول فقه، معنای ظاهر را مرتبط با ساختار لفظ دانسته‌اند. در این صورت مخاطب و دانش او در خصوص قرائن اهمیتی ندارد. آنچه مهم است ساختار خود لفظ (قالب لفظ) است. بنابراین ظاهر معنایی است که بر اساس روش‌های ساختارشناسانه کشف می‌شود و بر اساس استدلالی غایت شناسانه (غایت وضع) به گوینده مرتبط می‌شود. بر این اساس گوینده نمی‌تواند فراتر از ساختار لفظی که به کار برده است معنایی را اراده کند به این معنا که اگر چنین کند، لفظ و مقتضای ساختار آن علیه ادعای او دلیل خواهد بود و همچنین مخاطب نیز نمی‌تواند فراتر از ساختار لفظ و مقتضای آن معنایی را به گوینده نسبت دهد به این معنا که اگر او چنین ادعایی داشته باشد، معنای ظاهر که از ساختار لفظ بدست آمده است و با عنایت به غایت وضع، دلیل علیه ادعای او خواهد بود. در ادامه نظرات هشت اندیشمند اصولی بررسی خواهد شد و در ضمن آن نشان خواهیم داد بدون تکیه بر چنین دلیل عینی که از فردی به فرد دیگر متفاوت نیست، امکان دلیل قراردادن لفظ در نظام حقوقی ممکن نیست. این روش ممکن است نتایجی نص‌گرایی را به نمایش بگذارد. به نظر می‌رسد آن را باید به وسیله اصول حقوقی تعدیل کرد (نک: شاهنوش فروشانی، اسفند ۱۴۰۲، صفحه ۶۷۴-۶۴۷).

۱-۳- تعریف ظهور با تأکید بر امکان شناخت مراد گوینده از لفظ

سید مرتضی «ظاهر» را خطابی می‌داند که مراد گوینده را بتوان از طریق آن فهمید (سید مرتضی، ۱۳۷۶ ش، ج ۱، ص. ۳۲۹). ممکن است منظور او صرفاً این باشد که ظهور عاملی است برای شناخت مراد گوینده. بنابراین وضعیتی در خطاب (که از نظر سید مرتضی ره موضوع مباحث اصول فقه است) وجود دارد بر اساس آن می‌توان مراد گوینده را شناخت. در این صورت سید ره ظاهر را تعریف نکرده است زیرا باز باید از او پرسید «این چه عاملی است که موجب شناخت مراد گوینده می‌شود؟». به نظر می‌رسد منظور سید مرتضی این است که اگر خطاب به گونه‌ای باشد که بتوان از آن به مراد گوینده را پی برد، آن خطاب ظاهر است. بر این اساس تفاوتی میان نص و ظاهر وجود نخواهد داشت. زیرا سید مرتضی در تعریف نص می‌نویسد: «اعلم أن النصّ هو كلّ خطاب أمکن معرفة المراد به». (سید مرتضی، ۱۳۷۶ ش، ج ۱، ص. ۳۲۹) همچنین سید مرتضی اصطلاح دیگری را نیز به کار برده است. او خطاب را به مفسّر (که مستقلاً می‌توان از آن مراد گوینده را شناخت) و مجمل که مستقلاً مراد گوینده را افاده نمی‌کند تقسیم کرده است (سید مرتضی، ۱۳۷۶ ش، ج ۱، ص: ۳۲۵). سپس مواردی که مشمول عنوان مفسّر است را احصاء نموده. بی تردید این موارد داخل در تعریف ظهور خواهند بود. می‌توان پرسید مواردی که به ضمیمه چیز دیگری (اعم از لفظی یا غیر لفظی) مراد گوینده از آن فهمیده می‌شود، داخل در تعریف ظاهر است یا نه؟ آنچه او در ذیل تعریف نصّ می‌گوید نشان می‌دهد این قسم نیز داخل در تعریف ظهور باقی است زیرا به تصریح او نصّ خطابی است که شناخت مراد گوینده از آن ممکن است. او می‌نویسد: «اعلم أن المجمل هو الخطاب الذی لا یستقلّ بنفسه فی معرفة المراد به، و المفسّر ما استقلّ بنفسه. و المستقلّ بنفسه علی أقسام: أحدها ما یدلّ علی المراد بلفظه. و ثانیها ما یدلّ بفحواه. و ثالثها ما ألحقه قوم به من الدّالّ علی المراد بفائدته. و رابعها ما ألحق - أيضاً - ممّا یدلّ بمفهومه. و مثال الأوّل قوله تعالی: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» و «أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» و «لَا يَظْلِمُ رُبُّكَ أَحَدًا» و ما لا یحصی من الأمثلة. و مثال الثّانی قوله تعالی: «فَلَا

تَقْلُ لَهْمَا أَفٌّ». و مثال الثالث طريقة التعليل. و مثال الرابع الزجر و تعلق الحكم بالأسباب، و وجوب ما لا يتم ما كلفناه إلا به» (همان، ص ۳۲۳). مواردی که او در ذیل کلام مفسر (مستقل در افاده مراد گوینده) بیان می کند با توجه به مثالهایی که سید مرتضی برای آنها می آورد، همه تکیه بر معیارهایی عینی دارند و نه ذهنی: لفظ، مفهوم موافقت (ما يدل بفحواه)، عموم و خصوص مستفاد از بیان علت و در نهایت مفهوم مخالف. همه این موارد معیارهایی عینی هستند زیرا از فردی به فرد دیگر تفاوت نمی کنند و برداشت عرفی از آنها یکسان است. به علاوه اگر چه ظاهر عبارت او این است که برخی موارد لفظی و برخی غیر لفظی هستند، ولی به نظر می رسد سه مورد اخیر نیز مستند به لفظ هستند.

شیخ طوسی نیز ره ظاهر را کلامی می داند که مراد گوینده به واسطه آن برای شنونده ظهور پیدا می کند.^۴ به نظر می رسد این تعریف تنها تعریفی لفظی است زیرا ظهور را به واسطه خودش تعریف کرده است. روشن نیست ظهور پیدا کردن در این تعریف به چه معناست. ممکن است مراد شیخ طوسی ره همان باشد که سید مرتضی ره فرمود یعنی مراد از ظهور در تعریف شیخ طوسی ره همان شناخت (معرفت) در تعریف ارائه شده توسط سید مرتضی ره باشد. اما شیخ پیش از ارائه تعریفی برای ظهور، مفاهیمی چون محکم و متشابه را تعریف کرده است و در تعریف آنها عنصر احتمال به مراد گوینده را دخیل دانسته است. ممکن است ظهور در تعریف ظاهر نیز همین ویژگی را به همراه داشته باشد. با این حال از این تعریف نمی توان مراد دقیق شیخ ره از ظاهر را دانست.

قبل از تعریف «ظاهر» او دو وصف دیگر برای کلام بیان می کند و آنها را با توجه به احتمال معنا از آن تعریف می کند. او مُحَكَم را کلامی می داند که احتمال معنایی غیر از آنچه

^۴ «و أمّا الظاهر: "فهو ما يظهر المراد به للسامع"، فمن حيث ظهر مراده وصف هو بآنه ظاهر». (شیخ طوسی،

از آن اراده شده است نمی‌رود.^۵ متشابه را کلامی می‌داند که چند احتمال در معنای مراد از آن می‌رود.^۶

در عین حال شیخ ره نصّ را چنین تعریف می‌کند: « و أمّا النصّ: فهو كلّ خطاب يمكن أن يعرف المراد به » (شیخ طوسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص: ۴۰۷). این همان تعریف سید مرتضی ره از نصّ است. شیخ ره در ادامه تعریفی از شافعی برای نصّ بیان می‌کند. در ردّ آن و دفاع از تعریفی که خود ارائه نموده است می‌فرماید: « و الّذی يدلّ علی صحّة ما اخترناه: أنّ النصّ إنّما یسمّى نصّاً لأنّه یظهر المراد و یکشف عن الغرض تشبیها بالنصّ المأخوذ من الرّفّع نحو قولهم: «منصّة العروس» إذا ظهرت، و نحو ما روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلّم أنّه کان حین أفاض من عرفات إلى جمع یسیر علی هیئتہ فإذا وجد فجوة نصّ، یعنی أنّه بلغ فیہ الغایة، فعلم بذلك صحّة ما قلناه» (همان). از نظر ایشان وجه تسمیة نصّ به «نصّ» آن است که مراد گوینده از آن ظاهر می‌شود. ظهور در این عبارت وابسته به احتمال و ظن نیست بلکه ظهور در این عبارت معادل کشف است. بنابراین ظهور در تعریف ظاهر هم به معنای کشف است. شاید این عبارت بهترین قرینه برای فهم تعریف شیخ ره از ظاهر باشد. شیخ طوسی ره از مفهوم دیگری نیز سخن می‌گوید که سید ره آن را مبین (مقابل مجمل) می‌نامید اما شیخ ره آن را مفسّر می‌نامد و آن را چنین تعریف می‌کند: « فهو ما يمكن معرفة المراد به » (همان). مفسّر از نظر شیخ ره – مانند سید مرتضی ره که مبین یا کلام مستقل در انتقال معنای مراد را با معیارهای عینی در کلام تعریف می‌کند – متکی بر معیارهای عینی در کلام است. پس ظهور نیز نزد او وصفی است در کلام که می‌توان آن را بر اساس معیارهای عینی در کلام

^۵ و أمّا المحکم: «فهو ما لا یحتمل إلّا الوجه الواحد الّذی أرید به». و وصف محکماً لأنّه قد أحکم فی باب الإبانة عن المراد. (شیخ طوسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص: ۴۰۸)

^۶ و أمّا المتشابه: فهو ما احتمل وجهین فصاعداً. همان

مثل وضع، اولویت مفهومی و مانند آنها تعریف کرد. ظهور در نزد شیخ طوسی ره مفهومی نسبی و شخصی نیست.

۲-۳- تعریف ظهور لفظ با ارجاع به مدلول های سه گانه لفظی (مطابقی، تضمینی، التزامی) از نظر شیخ انصاری ره ظهور لفظ متکی بر یکی از دلالت های سه گانه لفظ (تطابقی، تضمینی و التزامی) است. او ظن^۷ به مراد گوینده را وقتی حجت می داند که مستند به ظاهر لفظ باشد و منتهی به یکی از دلالت های سه گانه لفظی شود. به نظر او ظن^۷ صرف به مضمون و مفاد لفظ بدون استناد به یکی از دلالت های سه گانه حجت نیست.^۷ دلالت وضعی به دلالت لفظی و غیر لفظی قابل تقسیم است. دلالت لفظی گاهی مطابقی است یعنی دلالت لفظ بر تمام معنای خود، گاه تضمینی است یعنی دلالت لفظ بر جزء معنایش مثل اینکه وقتی می گویند «ساعت»، این لفظ به طور ضمنی بر اجزاء تشکیل دهنده ساعت نیز دلالت دارد؛ و گاه معنای لفظ در ذهن با معنای دیگری تلازم دارد و به واسطه این تلازم ذهنی بر آن نیز دلالت دارد (علامه حلی، ۱۳۶۳ ه ش، ص ۸). با ارجاع ظهور به دلالت های سه گانه لفظی، ظهور با وضع مرتبط خواهد بود زیرا همانطور که توضیح داده شد، دلالت لفظی ناشی از وضع است. از نظر شیخ انصاری معنایی ظاهر از لفظ است که مبتنی بر وضع و دلالت لفظی باشد. همین معنا به واسطه اصالة الظهور قابل انتساب به گوینده است (شاهنوش فروشانی، ۱۳۹۸ ش، ص ۱۵۲ و ۱۵۳). محقق اصفهانی به خوبی توضیح داده است چرا معنایی که منتهی به وضع می شود قابل

^۷ «الظن المستند إلى ظواهر الألفاظ، المنتهي إلى إحدى الدلالات الثلاث و لو بمعونة القرائن الحالية أو المقالية المتعارفة في المحاورات لدى الإفادة والاستفادة و لو كانت بسبب سبق عهد بين المتكلم والمخاطب، أو اشتهاه المشترك في أحد معانيه، بخلاف غيرها مما لا تعويل عليها في العرف والعادة في استكشاف مقاصدهم من الألفاظ كالرمل ونحوه، و بخلاف الظنون التي قد تستفاد من اللفظ، و من ينتسب إليه بواسطة أمر خارج عنه بالمرّة مثل فهم الأصحاب أو اشتهاه مضمون اللفظ، فإنها في الحقيقة ليست من الظنون المنتهية إلى إحدى الدلالات بل هو ظن بمضمون اللفظ...». (انصاری، ۱۳۸۳ ه ش، ج ۳، ص ۸۷)

انتساب به گوینده است. او از مفهوم «قانون وضع» بهره می گیرد. محقق اصفهانی معتقد است مقتضای قانون وضع این است که گوینده معنای ظاهر از لفظ را که مستند به وضع لفظ است، اراده کرده است (اصفهانی، ۱۴۲۹ ه.ق، ج ۳، ص: ۱۸۳).

۳-۳- تعریف ظهور و توجه به نقش قرائن حالیه و مقالیه در ساخت آن

بر خلاف برخی از اصولیان که اصالة الحقیقه را مصداق اصالة الظهور می دانند، محقق نراقی معتقد است موضوع اصالة الحقیقه و اصالة الظهور با هم متفاوتند. گاه تردید در این است که آیا گوینده لفظ را در معنای موضوع له آن استعمال کرده است یا اینکه آن را در غیر موضوع له به کار برده است؟ گاه سوال این است که آیا گوینده معنایی را که از لفظ به ذهن مخاطب خطور کرده اراده کرده است یا معنای دیگری را از لفظ در نظر داشته است؟ در پاسخ به سوال (تردید) اول اصالة الحقیقه به کار می آید که بر اساس آن اصل بر این است که گوینده لفظ را در معنای موضوع له به کار برده است در حالی که در پاسخ به سوال دوم اصالة الظهور به کار می آید که بر اساس آن معنای ظاهر که از لفظ به ذهن خطور کرده همان معنای مراد گوینده است ولی اینکه این معنا مستند به قرائن حالیه یا مقالیه باشد. ایشان چنین می نویسد: «و من الأصول الثلاثة: أصل إرادة الظاهر. و المراد بالظاهر ما يسبق إلى الذهن من اللفظ و لو بملاحظة

^۸ «فلو عبّرنا بدلاً عن كل من هذه الاصول ب «أصالة الظهور» كان التعبير صحيحاً مؤدياً للغرض، بل كلّها يرجع اعتبارها إلى اعتبار أصالة الظهور، فليس عندنا في الحقيقة إلا أصل واحد هو «أصالة الظهور» و لذا لو كان الكلام ظاهراً في المجاز و احتّمل إرادة الحقيقة انعكس الأمر و كان الأصل من اللفظ المجاز، بمعنى أن الأصل الظهور، و مقتضاه الحمل على المعنى المجازي و لا تجرى أصالة الحقيقة حينئذٍ. و هكذا لو كان الكلام ظاهراً في التخصيص أو التقييد». (مظفر، ۱۴۳۰ ق، ج ۱، ص ۷۶)

القرائن الحاليّة أو المقاليّة المقترنة معه، فهو أعمّ من أصل الحقيقة؛ لجريانه في المجازات أيضاً...» (نراقی، ۱۴۳۰ه.ق، ص: ۱۰۰).^۹

بنابراین بر خلاف شیخ انصاری که ظهور را مستند به دلالت های سه گانه لفظی می داند، محقق نراقی منشأ ظهور را اعم از دلالت وضعی و قرائن می داند. باید از محقق نراقی پرسید قرینه چگونه دلالت لفظی را به کناری می نهد و خود جای آن را می گیرد؟ قرینه یا لفظ است یا غیر لفظ. اگر قرینه لفظی است، پس نهایتاً بر اساس «قانون لفظ» عمل می کند. به تعبیر دیگر قرینه خود بخشی از ساختار ترکیب لفظ به کار رفته توسط گوینده است. اما اگر قرینه لفظ نباشد، استناد به آن خلاف چه توسط گوینده برای إفاده و انتقال معنایی که در نظر دارد و چه مخاطب برای انتساب معنایی به گوینده خلاف «قانون وضع» است (برای دیدن بحث بیشتر در خصوص نقش قرینه در فهم معنای متن نک: محقق داماد و شاه نوش فروشانی، ۱۳۹۸، صفحه ۹۸-۷۱).

۳-۴- تعریف ظهور با تأکید بر رابطه ساختار لفظ با معنا

همانطور که از ابتدای این مقاله روشن شد، مفهوم «مبین» و مفهوم «ظهور» با هم نسبت دارند. نصّ و ظاهر هر دو از مصادیق کلام مبین هستند. ارتباط میان این دو مفهوم موجب شده است برخی از اصولیان نظر خود را درباره معنای ظاهر در ضمن تعریف مفهوم «مبین» ارائه کنند. محقق خراسانی از کسانی است که مبین را بر اساس مفهوم «ظاهر» تعریف کرده است. ایشان در تعریف مبین می نویسد: «مبین لفظی است که [معنای] ظاهر دارد و به حسب متفاهم عرف

^۹ ایشان در ادامه می فرماید: « و الدلیل علیه- مع أنّه لولاه لزم الإغراء و انتفت فائدة الخطاب-: أنّ علی ذلك جرت العادة في المحاورات و عليه بناء أهل اللغات. و قد عرفت أنّه الحجّة في المقام. و يشهد له أنّ الحامل للفظ علی الظاهر معذور عند أرباب اللسان- و لو وقع له خطأ في فهم المراد- و الذام له و المخطئ إياه ملوم في العرف و العادة».

قالب برای خصوص یک معناست»^{۱۰} به نظر می رسد عطف میان دو جمله در این تعریف تفسیری باشد یعنی قالب بودن لفظ برای خصوص یک معنا تعریف ظاهر است (مشکینی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۵۲۵). در این تعریف گوینده و مخاطب نادیده گرفته شده اند و ظهور صرفاً بر اساس ساختار (قالب) لفظ و نسبت آن با معنی تعریف شده است. قبلاً گفتیم که فخر رازی هم ظهور را با ارجاع به ساختار لفظ تعریف کرده است ولی از آنجا که فخر رازی عنصر احتمال را نیز در تعریف ظهور دخیل کرده بود، ذهن گوینده و مخاطب را نیز در تعریف ظهور دخیل کرده بود. بنابراین محقق خراسانی بر خلاف دیگر اصولیان ظهور را صرفاً بر اساس معیاری عینی و بدون ارجاع به معیاری ذهنی تعریف کرده است. اما در ادامه او در تناقض با معیار عینی که برگزیده است، «ظاهر» را برهان ناپذیر و منوط به وجدان و درک مخاطب یا شنونده می داند.^{۱۱} روشن است که در بدو امر این سخن با معیار عینی ساختار لفظ سازگار به نظر نمی رسد. به علاوه در کلامی صریح تر مجمل بودن یا مبین بودن لفظ را نسبی (اضافی) تلقی می کند. با توجه به اینکه اجمال و بیان خود با ظهور لفظ مرتبط هستند، ظهور نیز نسبی خواهد بود. ولی می توان این عدم سازگاری ظاهری را با توجه به یک نکته مرتفع

^{۱۰} و الظاهر أن المراد من المبین فی موارد إطلاقه الكلام الذی له ظاهر و یکون بحسب متفاهم العرف قالباً لخصوص معنی و المجمل بخلافه فما لیس له ظهور مجمل و إن علم بقرینة خارجية ما أريد منه كما أن ما له الظهور مبین و إن علم بالقرینة الخارجية أنه ما أريد ظهوره و أنه مؤول و لكل منهما فی الآيات و الروایات و إن كان أفراد كثيرة لا تكاد تخفى إلا أن لهما أفراد مشتبهة وقعت محل البحث و الكلام للأعلام فی أنها من أفراد أيهما كأية السرقة و مثل حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ و أَحِلَّتْ لَكُمْ بِهِمَةُ الْأَنْعَامِ مما أضيف التحليل إلى الأعيان و مثل (: لا صلاة إلا بطهور). (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ ق، ص: ۲۵۳)

^{۱۱} و لا يذهب عليك أن إثبات الإجمال أو البیان لا يكاد يكون بالبرهان لما عرفت من أن ملاكهما أن يكون للكلام ظهور و يكون قالباً لمعنى و هو مما يظهر بمراجعة الوجدان فتأمل. ثم لا يخفى أنهما وصفان إضافيان ربما يكون مجملاً عند واحد لعدم معرفته بالوضع أو لتصادم ظهوره بما حف به لديه و مبینا لدى الآخر لمعرفته و عدم التصادم بنظره فلا يهمننا التعرض لموارد الخلاف و الكلام و النقص و الإبرام فی المقام و على الله التوكل و به الاعتصام. همان

کرد: ساختار لفظ اگر چه امری عینی است، ولی علم به تمام اجزائی که ساختار لفظ صادره از گوینده را می سازد، امری نسبی است؛ زیرا ممکن است به دلایل مختلفی برخی از اجزاء ساختار به دست شنونده یا خواننده متن نرسد یا او از آن غافل بماند. بنابراین اگر چه ظهور وابسته با ساختار است و ساختار امری است عینی که از فردی به فرد دیگر متفاوت نیست، ولی علم به تمام اجزاء متن امری است که از فردی به فرد دیگر می تواند متفاوت باشد.

۴- رابطه "دلالت" لفظ بر معنای مراد گوینده و "ظهور" تصدیقی

فهم تعریف ظهور نیازمند بازخوانی و فهم معنای دلالت لفظی است. شهید محمد باقر صدر پس از بحث از دلیل حجیت اصالة الظهور به بررسی موضوع این اصل می پردازد و به همین اعتبار ظهوری را که موضوع برای آن واقع می شود را تحدید و تعریف می نماید.

به نظر شهید صدر برای هر لفظی دو مرتبه یا دو قسم ظهور و دلالت وجود دارد.^{۱۲} مرتبه اول ظهور تصویری است. در ظهور تصویری تصور لفظ موجب تداعی معنای آن به ذهن می شود. وجود رابطه ذهنی میان لفظ معنا، مستلزم این است که احضار یکی از آنها در ذهن

^{۱۲} در بحث با تقریر جناب آقای شاهرودی دام ظلّه از ابتدا اقسام ظهور سه گانه تقریر شده است: «الجهة الثانية»- فی تشخیص موضوع حجیة الظهور و هذا بحث تحلیلی یرجع إلی تحلیل المرتکزات العقلانیة التي هی أساس کبری حجیة الظهور. و قد وقع الخلاف بین المحققین المتأخرین فی تحدید موضوع أصالة الظهور و قبل استعراض کلماتهم لا بدّ من استذکار ما تقدّم فی بحوث العام و الخاصّ من أنّ للكلام ظهورات و دلالات ثلاثة. ۱- الدلالة التصوریة و هی الصورة التي تنتقش من سماع اللفظ فی الذهن علی أساس من الوضع و المحفوظة اللفظ من لفظ غیر ذی شعور. ۳- الدلالة التصدیقیة الاستعمالیة و هی الدلالة علی إرادة المتکلم و قصده لإخطار المعنی و المدلول التصوری إلی ذهن السامع، و هذا لا یكون إلاّ حیث یكون هناك متکلم عاقل ذی قصد و شعور و لذلك تكون أخصّ من الأول. ۳- الدلالة التصدیقیة الجدیة و هی الدلالة علی أنّ المتکلم لیس هازلًا بل مرید جدًّا للمعنی حکایة أو إنشاء و هذا أخصّ من الثانی أيضًا، إذ الدلالة التصدیقیة الأولى تكون محفوظة فی موارد الهزل أيضًا.» (صدر، ۱۴۱۷ الف، ج ۴، ص: ۲۶۶) - همچنین در تقریری که شاگرد دیگر ایشان ارائه نموده است تقسیم سه گانه است؛ نک: (صدر، ۱۴۱۷ ب، ج ۹، ص: ۳۰۳)

موجب احضار دیگری است. در این قسم ظهور کشفی صورت نمی‌گیرد بلکه صرف شنیدن لفظ موجب ایجاد معنی در ذهن است البته در صورتی که وضع میان لفظ و معنی صورت گرفته باشد و شنونده هم عالم به وضع (یعنی ارتباط میان لفظ و معنی) باشد.^{۱۳}

مرتبۀ دوم را ظهور تصدیقی می‌نامد زیرا مستلزم تصدیق و اذعان به اراده انتقال معنا به مخاطب توسط گوینده است. برخلاف مرتبۀ اول، در این مرتبۀ دلالت وجود دارد: دلالت لفظ بر مراد گوینده. از همین رو صرف وضع کفایت نمی‌کند؛ علاوه بر آن قرینه متصله که دلالت بر استعمال لفظ در غیر موضوع له داشته باشد نیز نباید وجود داشته باشد (صدر، ۱۴۰۸ ق، الجزء الثانی من القسم الثانی، ص ۱۶۴). از نظر شهید صدر این مرتبۀ خود دو مرحله در طول هم دارد: مرحله اول دلالت استعمالی است: در این مرحله لفظ دلالت دارد بر اینکه گوینده خوسته است تا لفظ موجب احضار (خطور) معنای موضوع له در ذهن مخاطب شود. روشن است که اگر قرینه‌ای وجود داشته باشد بر اینکه معنای موضوع له مراد گوینده نبوده است، دیگر این دلالت وجود نخواهد داشت مثل قرینه‌ای که صرفاً دلالت کند بر اینکه مراد متکلم تفهیم معنای موضوع له نبوده است و بلکه او صرفاً خواسته است لفظی را برای تمرین زبان ادا کند یا اینکه آن را برای تمرین خط نوشته است. اما مرحله دوم از مرتبۀ دوم را دلالت جدیه می‌نامد. در این مرحله از ادای لفظ توسط گوینده دلالت می‌کند بر اینکه انگیزه او در احضار معنای تصویری در ذهن شنونده از روی شوخی مثلاً (هزل) یا بی هدف نبوده است. مثلاً انگیزه و هدف او از بیان عبارت "علی می‌نویسد" خبر دادن از این وقوع این فعل بوده است. به نظر شهید صدر، هر دو مرحله ظهور تصدیقی متوقف است بر اینکه قرینه متصله‌ای بر خلاف آنها وجود نداشته باشد. به نظر او، قرائن منفصله مرتبط با حجیت ظهور است و نه

^{۱۳} «إنَّ للكلام قسمين من الظهور: القسم الأول هو الظهور التصوري وهو عبارة عن إلقاء اللفظ معناه الموضوع له في الذهن. وهذا باب ليس باب الكشف بل باب العليّة والإيجاد، و يكفي في إيجاد المعنى في الذهن الوضع، و كون السامع عالماً به فعندئذ يؤثر اللفظ أثره من نقش المعنى في الذهن و لو صدر من جدار لا من إنسان واع». (صدر، ۱۴۰۸ ق، الجزء الثانی من القسم الثانی، ص ۱۶۴)

تحقق آن. (صدر، ۱۴۰۸ ق، الجزء الثاني من القسم الثاني، ص ۱۶۵). ایشان می فرماید: « فتحصل أن هناك مرحلتين للظهور: مرحلة الوضع، و هي مرحلة الظهور التصوري. و مرحلة عدم القرينة المتصلة، و هي مرحلة الظهور التصديقي. و أما مرحلة عدم القرينة المنفصلة فليست مرحلة للظهور أصلاً و إنما هي مرحلة الحجية» باشد (صدر، ۱۴۰۸ ق، الجزء الثاني من القسم الثاني، ص ۱۶۵).^{۱۴}

به نظر می رسد اشکالاتی به نظریه شهید صدر در خصوصاً نحوه دلالت لفظ از طریق ظهور بر معنای مراد گوینده وارد است.

۱-۴- اشکال اول: مترادف بودن ظهور تصویری و دلالت

در نگاه شهید صدر، ظهور و دلالت یک معنا دارند. این در حالی است که ظهور در مرتبه اول (مرحله وضع) تداعی معنایی از لفظ است، نمی توان آن را دلالت دانست. دلالت مستلزم تصدیق به وجود چیزی است چون چیزی دیگر تحقق دارد. در مرتبه اول اساساً تصدیقی وجود ندارد. پس ظهور در مرتبه اول تسامحاً دلالت نامیده شده است. در توضیح همین مطلب گفته اند: «الدلالة هي الإراءة و هو تعريف لفظي و أما شرح ماهيتها فقد عرفوها بكون الشيء بحيث يلزم من العلم به العلم بشيء آخر و كونه بهذه الحثية عبارة أخرى عن كونه سببا و مقتضيا للعلم كما أن كون النار بحيث تحرق و كون السراج بحيث يضيئ ليس إلا عبارة عن الاقتضاء للتأثير فالدلالة صفة اقتضائية للدال و الدليل فالمتصف بالدلالة عبارة عن المتصف بهذا الاقتضاء فالدال و الدليل عبارة عن مقتضى العلم و سببه ...» (مجتهد تبریزی، ۱۳۱۷ ه.ق، ص ۱۴۰).

^{۱۴} در بحوث ذیل تقسیمات سه گانه چنین تقریر شده است: «... و الدلالة الأولى منشأها الوضع و لا ينتلم بالقرينة، و إنما القرينة تؤثر على الظهورين الاستعمالي و الجددي إذا كانت متصلة لأنهما ظهوران حاليان للمتكلم بما هو متكلم يدلان على أنه يريد إخطار ما للألفاظ من مداليل تصويرية وضعية إلى ذهن السامع و هذا إنما يكون حيثما لم ينصب بنفسه قرينة على إرادته خلاف ذلك استعمالاً أو جداً». (صدر، ۱۴۱۷ الف، ج ۴، ص ۲۶۶)

۲-۴- اشکال دوم: اشتباه در نقش قرینه متصله و منفصله

ایشان در قسم دوم (ظهور تصدیقی) میان قرینه متصله و منفصله تفاوت قائل شدند. عدم قرینه متصله به ظهور قسم دوم مرتبط است و عدم قرینه منفصله به حجیت ظهور. بر این اساس، شهید صدر پیش از بررسی و بیان نظر خود در باب موضوع اصالة الظهور تکلیف آن را روشن کرده است و این مصادره به مطلوب است.

به علاوه روشن نیست چرا قرینه متصله در کشف مرادگوینده موثر است اما قرینه منفصله چنین نیست. به تعبیر دیگر حجت نبودن ظهور یا به معنای این است که مراد گوینده احراز نشده است یا به معنای این است که این معنا به نحوی احراز نشده است که حجت باشد. در صورت اول همانطور که قرینه متصله در احراز مراد گوینده نقش دارد قرینه منفصله نیز نقش دارد. اما در صورت دوم یا قرینه منفصله موجب می شود لفظ دلالتی بر مراد گوینده نداشته باشد، نه یقینی و نه ظنی؛ یا موجب می شود ظن حاصل از آن مشمول دلیل حجیت نباشد. از حیث دلالت لفظ بر معنا فرقی میان قرینه متصله و منفصله نیست (با فرض قرینه بودن). از حیث شمول ادله حجیت نسبت به لفظ نیز، اگر در مقام تعریف ظهور بگوییم قرینه متصله ربطی به آن ندارد ولی قرینه منفصله شمول ادله حجیت نسبت به لفظ را متفی می کند، مصادره به مطلوب است. پیش از این باید دلیل حجیت و موضوع آن روشن شده باشد. در حالی که در این مقام در پی روشن کردن موضوع دلیل حجیت هستیم پس نمی توان آن را به خود دلیل حجیت تعریف کرد.

۶- عینی بودن ظهور با عنایت به تقسیم آن به "ذاتی وضعی" و "فعلی استعمالی"

محقق اصفهانی ره از دو اصطلاح ظهور ذاتی وضعی و ظهور استعمالی استفاده می کند. او نیز مانند محقق خراسانی، ظهور را قالب بودن لفظ برای معنا می داند (اصفهانی، ۱۴۲۹ ه.ق، ج ۲، ص: ۴۵۲) و معتقد است ظهور دو مرتبه دارد: مرتبه ظهور ذاتی وضعی و مرتبه ظهور

فعلی استعمالی.^{۱۵} در مرتبه اول ظهور، ذات لفظ و وضع ملاک قرار می‌گیرد. این دو لفظ را قالب برای معنا قرار می‌دهند. وضع اختصاص و وابستگی بین لفظ و معنا ایجاد می‌کند. محقق اصفهانی قالب بودن ذات لفظ برای معنا را که ناشی از وضع است، ظهور ذاتی وضعی می‌نامد.

وقتی گوینده از لفظ استفاده می‌کند، آن را در قالب و ساختاری ناشی از ترکیب با دیگر الفاظ قرار می‌دهد. مراد او از ظهور فعلی استعمالی این است که لفظ به واسطه استعمال آن قالب برای معنا واقع می‌شود. اجزاء دیگری را که در کنار لفظ قرار می‌گیرند و آن را در مقام استعمال قالب برای معنا قرار می‌دهند، قرینه متصله می‌نامند. قرینه متصله لفظ را قالب برای معنای دیگر قرار می‌دهد. این مرحله را ظهور فعلی استعمالی می‌نامند: فعلی در برابر ذاتی و اشاره دارد به فعلیت قالب لفظ برای معنا؛ و استعمالی در برابر وضعی و اشاره دارد به اینکه این قالب بودن با لحاظ ترکیبی که میان لفظ و دیگر اجزاء جمله صورت گرفته، محقق شده است.

^{۱۵} «يمكن أن يقال: إن معنى ظهور العام في العموم قالبية اللفظ للمعنى العام، و له مرتبتان: إحداهما: الظهور الذاتي الوضعي، و هو كون اللفظ - بذاته و ضعا - قالبا للمعنى، و هذا الظهور محفوظ و لو مع القطع باستعماله في الخصوص؛ لصدق كون اللفظ بذاته قالبا للعموم، و لا ينسلخ عن هذا الشأن إلا بعد هجر المعنى الحقيقي. و ثانيتهما: الظهور الفعلي الاستعمالي، و هو كون اللفظ - بالاستعمال المساوق للفعلية - قالبا للمعنى، و هذا إنما يقطع به ما لم يكن هناك ما يصلح لكون اللفظ قالبا لغيره، و وجود المخصص قطعاً يصلح للكشف عن ذلك - و لو بقرينة مختفية - لا أنه يصلح لجعل اللفظ قالباً، فإنه شأن القرينة المتصلة. و فيه: أن مقتضى أصالة الحقيقة حمل المستعمل فيه على ما هو ظاهر فيه بذاته، و صلاحية المخصص المنفصل ليست إلا علىته لإحداث احتمال الاستعمال في خلاف ما وضع له، و هو لا يكون حجة في قبال أصالة الحقيقة». (اصفهانی، ۱۴۲۹ ه.ق،

ممکن است معنایی که لفظ در مقام استعمال، قالب برای آن گردیده است همان معنایی باشد که در مقام وضع، قالب برای آن واقع شده است. محقق اصفهانی در موارد متعددی از این دو مفهوم برهر برده است.^{۱۶}

بر این اساس، قرائن نیز به شکلی عینی دخیل در کشف مراد گوینده خواهند بود زیرا ساختار ترکیب یا قالب برای معنایی هست و یا نیست. در صورت اول ترکیب ظهور در معنا دارد و در غیر این صورت ظهور ندارد. ابزار کشف مراد گوینده نیز صرفاً ظهور لفظ است.

۷- ظهور ذاتی (تفسیر شخصی) و ظهور موضوعی (تفسیر عینی)

شهید صدر نیز از دو واژه ذاتی و موضوعی استفاده کرده است ولی آنها را در معانی دیگری غیر از معنایی که محقق اصفهانی استفاده کرده است، به کار برده: ذاتی معادل ذهنی یا سوژکتیو و موضوعی معادل عینی یا ابژکتیو. گاه ظهور به لحاظ معنایی که به ذهن هر شخص خطور می‌کند، مورد توجه اصولیان قرار گرفته است (ظهور ذاتی شخصی) مثل غزالی و فخر رازی

^{۱۶} «و أما توهم منافاة الوضع للمعنى حال كونه مراداً، لما وقع النزاع فيه من: أن الظهور حجة مع الظن الشخصي، أو النوعي بالمراد، أو لا، بل يكون حجة تعبدًا؛ فمندفع بالفرق بين الظهور الذاتي - وهو كون اللفظ قالباً بالقوة للمعنى - و الظهور الاستعمالي الفعلي - وهو كونه قالباً له بالفعل...». (همان، ج ۱، ص ۶۹) - «و أما في المتصلة فربما يتوهم الفرق بين المجرم و غيره نظراً إلى سراية إجماله إلى الظاهر، فلا ظهور كي يكون حجة بخلاف غيره. و فيه أن الظهور الذاتي محفوظ حتى في المجرم، و الظهور الفعلي مرتفع حتى في المبين. و الفرق بينهما بانعقاد الظهور الفعلي في غير الموضوع له إذا كان المتصل مبيناً دون ما إذا كان مجملاً. و الميزان في اتباع الظهور هو الفعلي و هو مشكوك في كليهما». (همان، ج ۳، ص ۱۷۸) - «إن أريد من الظهور المقطوع به ظهوره الذاتي الوضعي، فلا يقابله إلا الصورة الثالثة من الشق الثاني. و إن أريد ما هو أعم من الظهور الذاتي الوضعي، و من الظهور الاستعمالي الفعلي فالتقابل صحيح، فإن بعض تلك الصور الثلاث ظهورها الذاتي معلوم و بعضها غير معلوم، إلا أن مقتضاه عدم إحراز الظهور الفعلي في الشق الثاني فيخرج احتمال القرينة المنفصلة لمعلومية ظهوره النوعي، الفعلي. مع أن احتمال القرينة المنفصلة كالمتصلة في الحاجة إلى أصالة عدم القرينة. مضافاً إلى أن احتمال القرينة منفي فيما إذا قطع بعدمها، و مع ذلك أراد خلاف الظاهر مع عدم نصب قرينة لحكمة أو لغفلة، فيخرج مثل هذه الصورة عن كلا الشقين فتدبر». (همان، ص ۱۷۹)

که عنصر احتمال و ظن مخاطب به مراد گوینده را در تعریف ظهور دخیل کرده اند؛ و گاه اصولیان ظهور با توجه معنایی که همه افراد (عرف) از لفظ برداشت می‌کنند، لحاظ کرده اند (ظهور موضوعی) مانند شیخ انصاری و محقق خراسانی و محقق اصفهانی.

این دو ظهور ممکن است با هم متفاوت باشند زیرا عوامل اجتماعی و شخصی که هر فرد با آن مواجه می‌شود می‌تواند در ذهن او میان لفظ و معنایی خاص انس و ارتباط برقرار نماید و در نتیجه لفظ موجب خطور معنایی در ذهن او شود که در ذهن فرد دیگری در مواجهه با آن لفظ خطور نمی‌کند.^{۱۷} شهید صدر به درستی معتقد است موضوع اصالة الظهور، ظهور موضوعی است و نه ظهور ذاتی.

با صرف نظر از تفاوت معنای دو واژه ذاتی و موضوعی در نوشته های شهید صدر و محقق اصفهانی، ولی هر دو به نتیجه مشابهی می‌رسند. ظهور ذاتی و استعمالی در کلام محقق اصفهانی ره و ظهور موضوعی در کلام شهید صدر ره بر معیارهایی عینی مبتنی هستند که نسبت به مخاطبان مختلف متفاوت نمی‌شوند. شهید صدر ره درباره ظهور ذاتی شخصی و ظهور موضوعی می‌گوید: «و من هنا يعلم ان الظهور الذاتى الشخصى نسبى مقام ثبوته عين مقام إثباته و لهذا قد يختلف من شخص إلى آخر، و اما الظهور الموضوعى فهو حقيقة مطلقة ثابتة مقام ثبوته غير مقام إثباته لأنه عبارة عن ظهور اللفظ المشترك عند أهل العرف و أبناء اللغة بموجب القوانين الثابتة عندهم للمحاورة و هي قوانين ثابتة متعينة، و إن شئت عبرت بأنه الظهور عند النوع من أبناء اللغة و من هنا يعرف أنه يعقل الشك فيه لكونه حقيقة موضوعية»

^{۱۷} «و المراد بالظهور الذاتى الظهور الشخصى الذى ينسب إلى ذهن كل شخص شخص، و بالظهور الموضوعى الظهور النوعى الذى يشترك فى فهمه أبناء العرف و المحاوره الذين تمت عرفيتهم، و هما قد يختلفان لأن الشخص قد يتأثر بظروفه و ملابساته و سنخ ثقافته أو مهنته أو غير ذلك فيحصل فى ذهنه أنس مخصوص بمعنى مخصوص لا يفهمه العرف العام عن اللفظ». (صدر، ۱۴۱۷ الف، ج ۴، ص: ۲۹۱)

ثابته قد لا يحرزها الإنسان و قد يشك فيه» (همان، ص: ۲۹۲).^{۱۸} البته آنچه ایشان در اینجا درباره قوانین ثابت و مشترک در نزد عرف می‌گوید با دیدگاهی که درباره وضع و ارتباط لفظ و معنا دارد سازگار نیست. با این حال به نظر می‌رسد شهید صدر نیز بالمآل همان راهی را رفته است که محقق اصفهانی ره در این باره پیموده است.^{۱۹}

^{۱۸} همچنین در کتاب دیگر خود چنین می‌فرماید: «الظهور الذاتي و الظهور الموضوعی: الظهور سواء كان تصویریاً أو تصدیقياً، تارة یراد به الظهور فی ذهن انسان معین، و هذا هو الظهور الذاتي، و اخرى یراد به الظهور بموجب علاقات اللغه و اسالیب التعبير العام، و هذا هو الظهور الموضوعی. و الأول یتأثر بالعوامل و الظروف الشخصية للذهن التي تختلف من فرد الى آخر، تبعاً الى أنسه الذهنی و علاقاته، بخلاف الثاني الذي له واقع محدد یتمثّل فی كلّ ذهن یتحرّک بموجب علاقات اللغه و اسالیب التعبير العام. و ما هو موضوع الحجیة، الظهور الموضوعی، لأنّ هذه الحجیة قائمه على أساس أنّ ظاهر حال كل متكلم ارادة المعنى الظاهر من اللفظ، و من الواضح أنّ ظاهر حاله باعتباره انساناً عرفياً ارادة ما هو المعنى الظاهر موضوعياً، لا ما هو الظاهر نتیجة لملاسات شخصیة فی ذهن هذا السامع أو ذاك. و أما الظهور الذاتي و هو ما قد یعبر عنه بالتبادر أو الانسباق، فیمکن ان یقال بأنّه اماره عقلائیة على تعیین الظهور الموضوعی، فكل انسان إذا انسبق الى ذهنه معنى مخصوص من كلام، و لم یجد بالفحص شیئاً محددًا شخصياً یمكن أن یفسّر ذلك الانسباق، فیعبر هذا الانسباق دليلاً على الظهور الموضوعی. و بهذا ینبغی ان یمیز بین التبادر على مستوى الظهور الذاتي، و التبادر على مستوى الظهور الموضوعی، فالاول كاشف عن الظهور الموضوعی و بالتالی عن الوضع. و الثاني كاشف إنّی تكوینی - مع عدم القرینة - عن الوضع». (صدر، ۱۴۱۸ ق، ج ۲، ص: ۱۸۹)

^{۱۹} ایشان در ادامه عبارت فوق الذکر پس از توضیح درباره دو مفهوم ظهور ذاتی شخصی و ظهور موضوعی این نکته را به بحث می‌گذارد که ظهور موضوعی چگونه قابل احراز است: «و الظهوران قد یتطابقان کما عند الإنسان العرفی غیر المتأثر بظروفه الخاصه، و قد یختلفان فیخطئ الظهور الذاتي الشخصي الظهور الموضوعی و ذلك أما لعدم استيعاب ذلك الشخص لتمام نکات اللغه و قوانین المحاوره أو لتأثره بشئونه الشخصي فی مقام الانسباق من اللفظ إلى المعنى، و موضوع أصالة الظهور لا ینبغی الإشکال فی أنّه الظهور الموضوعی لا الذاتي لأنّ حجیة الظهور بملاك الطریقیه و کاشفیة ظهور حال المتکلم فی متابعه قوانین لغته و عرفه، و من الواضح أنّ ظاهر حاله متابعه العرف المشترك العام لا العرف الخاصّ للسامع القائم على أساس أنس شخصی و ذاتی یختص به و لا یعلم به المتکلم عادة و هذا واضح. إلا أنّه یتجه السؤال عندئذ عن کیفیة

۸- نتیجه: تفسیر عینی متن و ظنی بودن معنای ظاهر

علمای اصول فقه دریافت مراد متکلم از راه لفظ (یا متن) صادره از او، را بر "ظهور لفظ" و "اصالة الظهور" بینان نهاده اند. اما در تعریف ظهور دو رویکرد در میان آنها وجود دارد: اول ابتناء ظهور بر ساختار لفظ و دوم ابتناء ظهور بر حالتی که از حیث شناختی (قطع و احتمال) در مخاطب ایجاد می کند. تکیه بر ساختار لفظ اگر چه ممکن است موجب قطع به مراد گوینده نشود، اما غالباً ساختار امری عینی است که نسبت به مخاطبان گوناگون یکسان است. اگر ظهور لفظ مبتنی بر ساختار آن باشد، و اگر راه رسیدن به معنای مراد ظهور لفظ باشد، و اگر ساختار امری عینی باشد که از مخاطبی به مخاطب دیگر متفاوت نیست، آنگاه معنای قابل استناد به گوینده (یا نویسنده) به عنوان معنای مراد او نیز به شکلی نوعی منحصر در همان معنای ظاهر خواهد شد. به همین دلیل -همانطور که در پیشینه مقاله اشاره شد- برخی دلالت ظاهر بر معنای مراد را قطعی تلقی کرده اند. مزیت این رویکرد بر رویکرد مبتنی بر حالتی که از حیث شناختی در مخاطب ایجاد می کند در این است که ظاهر دلیلی نوعی خواهد شد که اطمینان نوع مخاطبین را به مراد گوینده ایجاد می کند. با این حال رویکرد دوم، نیز این مزیت را دارد که در فهم مراد گوینده، همه عوامل موثر در فهم متن (ولو عوامل فرامتنی) را در نظر می گیرد ولی از آنجا که چنین عواملی در یک متن غیر قابل احصاء است و از فردی به فردی دیگر می تواند متفاوت باشد، نتیجه تکیه بر چنین رویکردی، شخصی شدن تفسیر متن و غیر قابل استناد بودن معنای ظاهر به گوینده (یا نویسنده) در نزد برخی و قابل استناد بودن آن در نزد برخی دیگر خواهد شد.

در عین حال، بر اساس آنچه در نقد رویکرد دوم (ابتناء ظاهر بر حالت شناختی که در مخاطب ایجاد می کند) گفته شد، ظاهر لفظ به عنوان امری عینی که در نزد نوع مخاطبین یکسان است

إحراز هذا الظهور الموضوعی، فإنَّ ما هو بید کلِّ إنسان وجداناً أنما هو الظهور الذاتی و المفروض أنه لیس موضوعاً لحجیة الظهور العقلایة». (همان)

می تواند در اینکه ظهور موجب ظن به مراد متکلم است تردید کرد. همانطور که در متن مقاله اشاره شد، لفظ برای معنا وضع می شود تا معنای مورد نظر گوینده را به دیگری منتقل کند (قانون وضع). توجه به قانون وضع و هدف آن می تواند مشکل ظنی دلالت لفظ بر معنا را با لحاظ عینی بودن ظهور حل کند. از آنجا که ظهور معیاری است عینی یعنی مبتنی است بر ساختار لفظ، و لفظ و ساختار آن وضع شده اند برای انتقال معنایی خاص، نه هر معنایی، بنابراین اگر از هر لفظی بتوان معنایی را فهمید، دیگر رابطه ای خاص میان لفظ و معنا وجود ندارد و قانون وضع لغو و بدون هدف خواهد شد. هدف از اختصاص لفظ برای یک معنا نیز همین است که همان معنا را منتقل کند و نه معنای دیگری را. به همین دلیل علمای بلاغت گفته اند در استعمال مجازی علاوه بر قرینه صارفه و قرینه معینه، علاقه میان معنای موضوع له و معنای مسعتمل فیه ضروری است (تفتازانی، ۱۳۸۷ه.ش، ۵۷۱). استعمال لفظی که قالب برای معنایی خاص است، چه به لحاظ وضع (ظهور ذاتی وضعی) یا به لحاظ استعمال و قرائنی که لفظ را قالب برای معنایی غیر موضوع له قرار داده اند (ظهور فعلی استعمالی)، خلاف این دو پیش فرض فوق الذکر است یعنی نادیده گرفتن هدف از وضع و هدف از استعمال لفظ.

اگر تردید داریم آن معنایی که با لفظ در ارتباط است (معنای موضوع له) همان معنای مراد گوینده است، با صرف از نظر از اینکه ممکن است معنای موضوع له محل تردید باشد، منشأ تردید ما: یا تردید در این است که گوینده در مقام تفهیم معنا است، یا تردید در وجود قرینه‌ای است که می تواند لفظ را از قالب بودن برای آن معنا خارج کند و آن را قالب برای معنای دیگری نماید، یا تردید در هردو مورد است. چنین تردیدهایی است که مانع می گردد تا قطع به مراد گوینده داشته باشیم.^{۲۰} تکیه بر قانون وضع (رابطه قراردادی میان لفظ و معنا)،

^{۲۰} « اعلم ان الارادة على قسمين: احدهما ارادة الشيء في اللب و نفس الامر، و الثاني ارادة المعنى من اللفظ في مقام الاستعمال، و هما قد تتفقان، كما اذا قال المتكلم: اكرم العلماء، و اراد من اللفظ انشاء وجوب اكرام كل منهم، و كان في الواقع ايضا مريدا له، و قد تختلفان، كما انه في المثال لم يرد اكرام واحد منهم بالخصوص،

هدف از وضع (غایت وضع - انتقال معنای مراد گوینده به مخاطب) و ساختار لفظ به مثابه ظرف و قالبی برای معنا در هنگام به کار بردن آن (استعمال)، می‌تواند این تردیدها را در مقام عمل از میان بردارد. این پژوهش بر خلاف دو پژوهشی که در بخش پیشینه به آنها اشاره شد، نشان می‌دهد ساختار لفظ و معنای ظاهر از آن به طور وثیقی به هم پیوند دارند و بر این اساس، از آنجا که ساختار لفظ امری عینی است، پس معنای ظاهر از آن نیز امری عینی است و تعریف ظاهر بر اساس حالت معرفتی (شناختی) که برای شنونده یا خواننده ایجاد می‌کند، منجر به نادیده گرفتن نقش ساختار لفظ، رابطه میان لفظ و معنا در مرحله وضع (قرارداد لفظ برای معنا) و هدف از وضع الفاظ برای معنا می‌شود و عملاً نقش لفظ را در انتقال معنا نادیده می‌گیرد.

فهرست مطالب

آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹ق)، کفایة الأصول. قم: موسسه آل البيت عليهم السلام

فحکمه فی مقام الارادة الاستعمالية علی ذلک الفرد حکم صوری، و لم يظهر الواقع لمصلحة فی اخفائه، و المقصود الاصلی فی هذا المقام تشخیص الارادة الاستعمالية و ما اراد من اللفظ فی مقام الاستعمال، و بعد هذا تشخیص تطبیق هذه الارادة علی الارادة الواقعية عند الشک باصل آخر غیر ما یتکلم فیہ فی المقام. اذا عرفت هذا فنقول: اذا علمنا بان المتکلم یكون فی مقام تفهیم المراد و نعلم انه لم ینصب قرینة مع الالتفات تصرف اللفظ عن ظاهره نقطع بان مراده هو ما یرتفع من ظاهر اللفظ، اذ لو لا ذلك لزم الالتزام بانه تصدی لنقض غرضه عمدا، و هذا مستحیل، و لا یختص ذلك بمورد یكون المتکلم حکیما، بل العاقل لا یعمل عملا یكون فیہ نقض غرضه، سواء كان حکیما ام لا، و هذا واضح، فمتی شککنا فی ان المتکلم اراد من اللفظ معناه الظاهر او غیره، فإما ان یكون الشک من جهة الشک فی کونه فی مقام التفهیم، و اما من جهة الشک فی وجود القرینة، و اما من جهة کلیهما». (حائری یزدی، ۱۴۱۸ ه.ق، ص: ۳۶۰)

اصفهانی، سید ابو الحسن (۱۴۲۲ق). وسیله الوصول الى حقائق الأصول. قم: موسسه النشر الاسلامی
اصفهانی، محمد حسین (۱۴۲۹ ه.ق)، نهاية الدراية في شرح الكفاية. بيروت: موسسه آل البيت عليهم السلام
لاحياء التراث

آمدی، علی بن محمد (۱۴۲۴ه.ق). الإحكام في اصول الأحكام، ...: دارالصمعي
انصاری، مرتضى بن محمد امين (۱۳۸۳ ه.ش). مطارح الأنظار. قم: مجمع الفكر الاسلامی
انصاری، مرتضى بن محمد امين (۱۴۲۸ ق). فرائد الأصول، قم: مجمع الفكر الاسلامی
انصاری حقیقی، محمد حسین، ناصری مقدم، حسین، علمی سولا، محمد صادق (۱۳۹۸). ص ۲۷. چيستی
قطع و تأثير آن در باب ظواهر اصول فقه. فصلنامه فقه و اصول دانشگاه فردوسی مشهد سال پنجاه یکم ۴
(۱۱۹). ص ۲۹-۹

تفتازانی، سعد الدين مسعود بن عم (۱۳۸۷ه.ش). المطول. بی جا: دارالکوخ للطباعة و النشر
جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۸ب)، وسيط در ترمینولوژی حقوق. تهران: کتابخانه گنج دانش
جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۸الف)، ترمینولوژی حقوق. تهران: کتابخانه گنج دانش
حائری یزدی، عبدالکریم (۱۴۱۸ ه.ق). درالفوائد. قم: موسسه النشر الاسلامی
خویی، ابوالقاسم (۱۴۳۰). البيان في تفسير القرآن. قم: موسسه احياء آثار الامام الخوئي
رازی، فخر الدين (بی تا). المحصول. ...: موسسه الرساله

سید مرتضی، علی بن حسین علم الهدی (۱۳۷۶ ش). الذریعه إلى أصول الشریعه. تهران: موسسه انتشارات و
چاپ دانشگاه تهران
شاهنوش فروشانی، محمد عبدالصالح (۱۳۹۸). نقش اصول لفظی در رفع اجمال حقوقی. مشهد: دانشگاه
علوم اسلامی رضوی

شاهنوش فروشانی، محمد عبدالصالح (۱۴۰۲). تبیین کاربست «اصول حقوقی» به منظور حفظ تمامیت نظام
قانونی، در برابر کاربست «اصول لفظی» به منظور کشف مراد قانون گذار. دوره ۲۴، شماره ۴ - شماره پیاپی
۶۲، اسفند، صفحه ۶۷۴-۶۴۷ (10.30497/law.2023.245526.3463)

شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۷ ق). العده فی أصول الفقه. قم: محمد تقی علاقبندیان
صالحی مازندرانی، اسماعیل (۱۳۸۱) مفتاح الأصول. قم: انتشارات صالحان

صدر، محمد باقر (۱۴۰۸ ق). مباحث الأصول (تقریرات حسینی حائری، کاظم). قم: مطبعه مرکز النشر - مکتب

الإعلام الإسلامي

صدر، محمد باقر (۱۴۱۷ الف). بحوث فی علم الأصول (تقریرات هاشمی شاهرودی، محمود). قم: موسسه

دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام

صدر، محمد باقر (۱۴۱۸ ق). دروس فی علم الأصول. قم: موسسه النشر الاسلامی

صدر، محمد باقر (۱۴۱۷ ب). بحوث فی علم الأصول (تقریرات عبد الساتر، حسن). بیروت: الدار الاسلامیه

علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۶۳ ش). الجوهر النضید. قم: انتشارات بیدار

علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۲۵ ق). نهاية الوصول الی علم الأصول. قم: موسسه الامام الصادق ع

غزالی، ابو حامد محمد (بی تا). المستصفی. ، المدینه المنوره: الجامعه الاسلامیه - کلیه الشریعه

گرگی، ابوالقاسم (۱۳۸۵ ش). ادو ار اصول الفقه. تهران: میزان

مجتهد تبریزی، صادق بن محمد (۱۳۱۷ ه. ق). المقالات الغریبه فی تحقیق المباحث الاصولیه. تبریز: مطبعه

مشهدی اسد آقا

محقق داماد، سید مصطفی ؛ شاه نوش فروشانی ، محمد عبدالصالح (۱۳۹۸). مفهوم قرینه و نقش آن در فهم

معنای یک متن، فصلنامه تحقیقات حقوقی، مقاله ۳، دوره ۲۲، شماره ۸۶، مرداد، صفحه ۷۱-۹۸ (شناسه

دیجیتال (DOI): 10.29252/lawresearch.22.86.71

مشکینی اردبیلی، ابوالحسن (۱۴۱۳ ق). کفایه الأصول (با حواشی مشکینی). قم: لقمان.

مظفر، محمد رضا (۱۴۳۰ ق). أصول الفقه. قم: انتشارات اسلامی

میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن (۱۴۳۰). القوانین المحکمه فی الأصول. قم: احیاء الکتب الاسلامیه

نراقی، مولی احمد (۱۴۳۰). مفتاح الأحکام. قم: بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه

قم)

هل اتائی، سید محمود ، توکلی اسلامی، محمد کاظم (۱۴۰۳). اعتبارسنجی تبادل پسا تشریحی در خوانش

گزاره‌های فقهی حقوقی؛ مدخلی بر اصلاح قوانین اسلامی، مقالات آماده انتشار، پذیرفته شده، انتشار آنلاین

از تاریخ ۲۵ فروردین ۱۴۰۳ (10.30497/law.2024.246018.3511)

همدانی، مصطفی (۱۳۹۹). قطعیت دلالت ظواهر؛ رویکردی نوین در علم اصول (تبیین اندیشه اصولی

حضرت استاد سبحانی در قطعی بودن دلالت ظواهر و نقد اندیشه مشهور در ظنیت دلالت ظواهر، (منتشر

شده در مجموعه مقالات اولین همایش ملی بررسی اندیشه های حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی

(مدظله العالی). تبریز: انتشارات دانشگاه صنعتی سهند

واعظی، احمد (۱۳۹۰). نظریه تفسیر متن. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

پذیرش شده برای انتشار